صراط

صاحبان اندیشه برای سینما چه کرده‌اند؟

دوست دارم این احساس در کشور گسترش پیدا کند و اهمیت سینما برای همه آشکار شود. هر کسی داعیه‌ای دارد، جهتگیری‌ای دارد و توقعی دارد؛ اما بالاخره همه بر این معنا اتفاق‌نظر داشته باشند که این هنر بسیار پیچیده و برجسته سینما، برای کشور یک ضرورت و یک نیاز است. آیا در زمینه انعکاس آن معارف ارزشیِ اسلامی - که من معتقدم در سینمای ما نشان زیادی از آنها وجود ندارد - به آن سازنده فیلم، به آن کارگردان و حتّی به آن بازیگر، کاری انجام گرفته و منعکس نشده است؟! من به خودم نگاه می‌کنم، به حوزه علمیه‌مان نگاه می‌کنم و به دستگاه‌های مدیریت فرهنگی‌مان نگاه می‌کنم، می‌بینم نه، ما در این زمینه کم‌کاری داشته‌ایم. بنابراین به قول معروف: «هر بلایی کز آسمان آید/ گرچه بر دیگری قضا باشد/ به زمین نارسیده می‌گوید/ خانه انوری کجا باشد.» نمی‌شود رفت سراغ کارگردان و یقه او را گرفت که شما چرا؟ خب، من یک مقدار وزارت ارشاد را، یک مقدار سازمان تبلیغات را، یک مقدار حوزه علمیه را، یک مقدار آن کسانی که صاحبان اندیشه دینی هستند، همین اندیشه‌های عرفانی، حکمت متعالیه و این چیزهایی که آقایان گفتید، اینها را مخاطب قرار می‌دهم و می‌گویم شما برای برخورداری کشور از این هنر فاخر - که در این جمع هست - چه کرده‌اید؟ «شما» چه کرده‌اید؟ چنانچه در آن زمینه کاری انجام نگرفته باشد، من از یک کارگردان خیلی توقع نمی‌کنم. هنرمند بااستعدادِ ما که اثرش یا خالی است یا حداقل نسبت به این ارزش‌های مورد نظر ما خیلی پُربار نیست، از او توقع نمی‌کنم که چرا این اثر آن‌چنانی که من می‌پسندم، نیست. بنابراین من نمی‌توانم قبول کنم که آماج این ناامنی، کارگردان‌های ما باشند و اگر چنین واقعیتی وجود داشته باشد، واقعیت نابحق و نابجایی است.

بیانات رهبر انقلاب در دیدار کارگردانان سینما- ۸۵/۳/۲۳

تأثیرات متقابل «سینما» و «اندیشه» بر یکدیگر

سینما ابزاری برای فلسفیدن

محمدحسن صادق‌پور

سینما پدیده‌ای مدرن است که با روح و احساس انسان‌ها قرابت زیادی دارد. گرچه سینما را گاه با عنوان «هنر» و گاهی با نام «صنعت» می‌خوانند، اما کمتر به سینما به مثابه یک فلسفه نگریسته می‌شود. فلسفه‌ای که تمام اجزای آن از دوربین گرفته تا فرمان اکشن کارگردان، نوعی دیالکتیک با مخاطب خود برقرار می‌کند و از پنجره زیبایی‌شناختی، می‌کوشد تا نوعی جهان‌بینی و اپیستمولوژی به مردم ارائه نماید. با توجه به اینکه این روزها با توجه به «روز سینما» سخن‌های فراوانی درباره این هنر گفته می‌شود، در یادداشت پیش رو نیز، از منظر اندیشه، به بیان جلوه فلسفی سینما و تأثیرات متقابل فلسفه و سینما بر یکدیگر و نظریات فلسفه سینما پرداخته‌ایم.

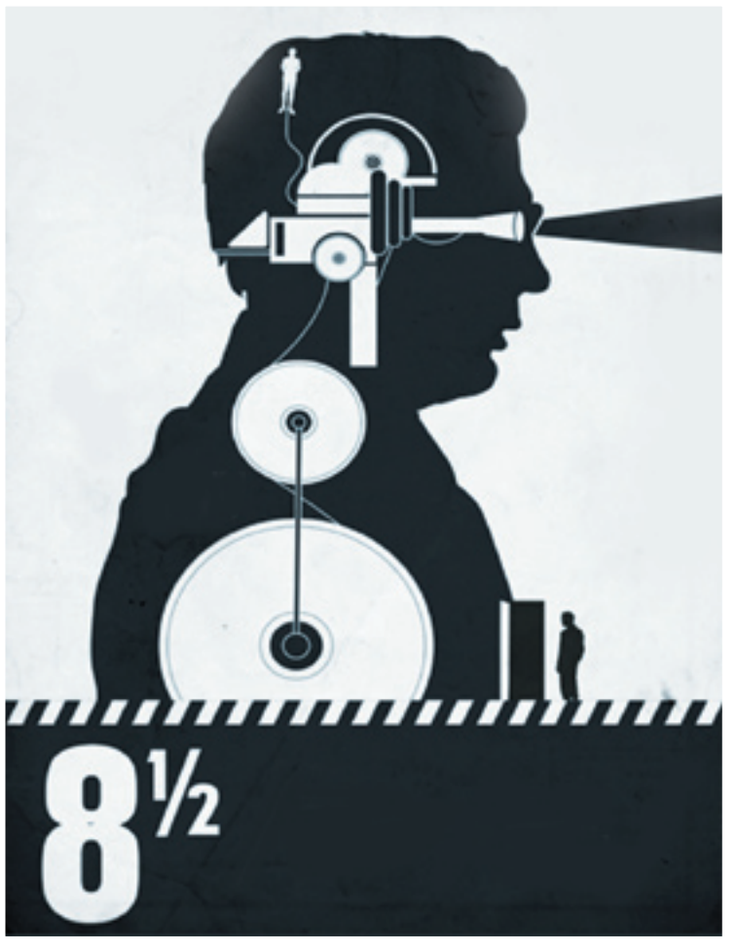

سینما و مثل افلاطون

مرز واقعیت و مجاز، یکی از قدیمی‌ترین مباحث فلسفی تاریخ بشریت است که محل توجه و تأمل بسیاری از فلاسفه قرار گرفته است. هزاران کتاب ادبی و فلسفی به این موضوع پرداخته و ناکجاآبادهای ذهنی زیادی توسط ذهن‌های کنجکاو، خلق شد. هنرهای گوناگون هریک می‌کوشیدند تا مرزی برای عالم واقع و مجاز باشند، اما در نمایش یک دنیای مجازی، هیچ هنری مؤثرتر از سینما واقع نیفتاد. دنیای سینما بازتولیدی از حقیقت با جلوه‌های بسیار متناقض بود که از یک سو تصویرگر دنیایی سراسر خیالی و ساخته و پرداخته ذهن کارگردانان بود و از طرف دیگر، آنچنان واقع‌نما و حقیقی به نظر می‌رسید که گاه مخاطبان در این دنیا غرق شده و در آن زندگی می‌کردند و با تک تک شخصیت‌های فیلم‌ها، همذات‌پنداری می‌نمودند.

مثل افلاطون یا همان غار معروف افلاطون را شاید بتوان معروف‌ترین مرز بین واقعیت و مجاز دانست. حکایت زندانیانی که از ابتدای زندگی، در غاری پشت به آفتاب محبوسند و همه آن چیزی که از دنیا می‌بینند، سایه‌هایی است که از مقابل چشمانشان عبور می‌کند. آنها سایه‌ها را همه حقیقت می‌انگارند، حال آن که اگر می‌توانستند به پشت سر خود بنگرند و خورشید را ببینند می‌فهمیدند، این سایه‌ها صرفاً مجازی از یک عالم حقیقی هستند. خیلی‌ها، سینما را نمونه‌ای از مثل افلاطون به حساب می‌آورند. شباهت‌ها زیاد است؛ سالن سینما همان غار معروف است، تماشاگران فیلم به مثابه زندانیان غارند، پرده سینما همان دیواری است که سایه‌ها روی آن تشکیل می‌شوند. همه آنچه روی این پرده می‌افتد اما، مجازی از دنیای بیرون و ماوقع آن هستند. شاید با این همه قرائن و قرابت، جسارت نباشد اگر افلاطون را نخستین نظریه‌پرداز فلسفه سینما بدانیم!

سینما؛ نماد روشنفکری

یکی از ویژگی‌های دیگری که سینما را به مرز «اندیشه» نزدیک می‌کند، احتساب آن به عنوان پدیده‌ای روشنفکرمآبانه است. البته این نوع نگاه تا چند دهه پیش بسیار پررنگ‌تر خود را نشان می‌داد اما هم‌اکنون هم سینما یکی از محافل پرسنگر جریان‌های موسوم به روشنفکری است. گروه‌هایی که با مختصات خاص خود اصطلاحاً تحت عنوان روشنفکر اطلاق می‌شوند، به سینما علاقه‌مندی زیادی نشان می‌دهند. در واقع سینما موضوعی ناب را برای کافه‌نشینی‌های روشنفکران به ارمغان آورد که پس از اکران هر فیلم، جریان‌های نقد و مقاله‌نویسی متعدد روشنفکران را در نعت یا مذمت یک اثر به راه می‌انداخت. مجلات و روزنامه‌های زیادی درباره سینما و سینماگران توسط جریان روشنفکری تأسیس شد و ایده‌پردازی پیرامون مفاهیم، کارکردها و تأثیرگذاری آثار سینمایی، تبدیل به پیشه جماعت زیادی از روشنفکرانِ اهل قلم گردید.

فیلسوفان سینما

همانگونه که ذکر آن رفت، سینما در فلسفه چنان غوطه‌ور شده که گریزی از نظریه‌پردازی پیرامون آن نیست. غربِ خالقِ سینما، خود از ابتدا متوجه بارِ فلسفی تکنولوژی دست‌ساخته خود شد و نظریه‌پردازانِ زیادی به تشریح فلسفه سینما روی آوردند. در این میان شاید بتوان از سه نفر نام برد که نقش برجسته‌ای در تدوین فلسفه سینما ایفا کردند: مونتسبرگ، آرنهایم و بازن.

هوگو مونتسبرگ، سینما را به عنوان رسانه‌ای خاص از دیدگاه هستی‌شناختی مورد بررسی قرار می‌دهد. وی نخستین فیلسوفی است که فیلم را به عنوان یک صورت هنری خاص، از بقیه هنرهای تجسمی از جمله نقاشی، مجسمه‌سازی و حتی تئاتر متمایز نمود. از نگاه او تکنیک‌هایی چون کلوزآپ، فلاش‌بک و تدوین، به تنهایی فیلم را از بقیه هنرهای هم‌رده خود جدا می‌کند و آن را به عنوان پدیده‌ای خودپایدار مطرح می‌نماید. مونتسبرگ از آموزه‌های نوکانتی بهره گرفت و ادعا کرد سینما را می‌توان به عنوان «هنر نمایش ذهنیت» معرفی نمود؛ چراکه فیلم در واقع از شیوه‌هایی تقلید می‌کند که ذهن انسان‌ها در صورت‌بندی جهان به کار می‌گیرد. تصویر سینما از نگاه او با چیرگی بر صور جهان خارج (زمان، مکان و علیت) داستانی می‌آفریند و آن روایت را با جرح و تعدیل صورت‌های ذهنی رویدادها که ما در ذهن خود تصور کرده‌ایم، با استفاده از تخیل، عاطفه و حافظه مخاطب، به تصویر می‌کشاند.

آرنهایم، همچون مونتسبرگ از پیروان فلسفه کانت به شمار می‌آید. او همچنین در روانشناسی به مکتب گشتالت نظر داشت. به همین دلیل سینما را از منظر «ادراک بصری» مورد بررسی قرار داد. او نیز همانند مونتسبرگ تأکیدش بر نقش ویژه ذهن بشری در شکل‌دهی به هر پدیده از جمله سینما بود. اعتقاد او بر این بود که سینمای ناطق، نوعی انحطاط نسبت به دوران سینمای صامت را رقم زده است. از نظر او ویژگی مهم سینمای صامت، حذف همه ادراکات جز حس بینایی و تقلیل بعد اجسام سه بعدی به دو بعد (تشکیل تصویر بر پرده دو بعدی سینما) و نیز غیاب رنگ (فیلم‌های سیاه و سفید) و در کنار اینها عدم پیوستگی زمان و مکان (امکان تدوین) است که سینما را تبدیل به هنری متمایز نموده است. آرنهایم فیلم را در ابتدا پدیده‌ای ذهنی می‌دانست و هرچه این پدیده را به سمت و سویی دیگر می‌برد آن را رمزیتی برای سینما نمی‌دانست. لذا نطق و کلام را به عنوان نقطه قوت به حساب نمی‌آورد و معتقد بود، کلام از زیبایی بصری و ذهنی سینما می‌کاهد.

آندره بازن بیش از آن که یک فیلسوف باشد، یک مقاله‌نویس بود. اما مقاله‌هایش تأثیر زیادی بر پیشبرد فلسفه سینما داشتند. او نظریه آرنهایم را به چالش کشید. او فیلم و سینما را صاحب خصلت «واقع‌نگری» و واقع‌بینی می‌دانست؛ چراکه ریشه سینما را در هنر عکاسی می‌دانست. دوربین فیلمبرداری در نگاه بازن از هنر تدوین، مهم‌تر و کلیدی‌تر می‌نمود که می‌کوشد تا تصویری منجمد از جهان بیرون را در قاب خود به تصویر بکشاند. او در این زمینه از عبارت «مومیایی کردن واقعیت» بهره می‌جوید، به این معنی که عکاسی و شکل تکامل‌یافته آن در سینما، می‌تواند یک برش از زمان را فریز کند و آن را جانشین جهان پیرامونی سازد. از دید بازن دوگانگی بین تصویر و صدا وجود ندارد؛ چراکه اگر اصالت در سینما را به «عکس‌ها» بدهیم، «صداها» مکمل آنند و نه مخرب آن. مزاحم دانستن «صدا» زمانی در سینما رخ می‌دهد که «تدوین» اصل گرفته شود و پدیده‌هایی که حواس را از تدوین پرت می‌کند، غیر ضرور به شمار آیند.

سینما به عنوان پنجره فلسفه

در طول تاریخ بسیاری از سینماگران کوشیده‌اند تا مفاهیم بشری را در قالب یک فیلم، تفسیر نمایند و درست همانند فلسفه به توضیح ماهیت و علل آن مبادرت کنند. بسیاری از کارگردان‌ها اثرشان معطوف به حوزه اندیشه شده و موضوعات مرتبط با دین، اخلاق، هویت، مرگ و هرچه مرتبط با گستره اندیشه بشری است را دستمایه ساخت آثار خود قرار دادند. اثرهای سینماگرانی نظیر چاپلین، هیچکاک، آنتونیونی، تارکوفسکی، کوباياشی، کوروساوا، وودی آلن و دهها سینماگر دیگر توصیف‌گر همین فرایند خلق اندیشه‌ها، دغدغه‌ها، ترس‌ها و امیدهای بشری در قالب سینما است.

شاید سینما را بتوان پس از کتاب، دومین ابزار رسانه‌ای برای انتقال مفاهیم عمیق فلسفی به حساب آورد. کافی است به فیلم ماتریکس نگاه کنید؛ الگوی کاملی از ظرفیت‌های دریچه دوربین سینما را برای طرح و بسط یک ایده فلسفی می‌توان در این فیلم مشاهده کرد. نمونه‌های فیلم‌های فلسفی در سال‌های اخیر، بسیار جدی‌تر و هنرمندانه به خلق مفاهیم فلسفه می‌پردازد، سه‌گانه ماتریکس یک «فیلم- فلسفه» کامل است که می‌کوشد نظریه اساسی و مهم «مغز در محفظه» را با ایده‌ای جذاب و حرفه‌ای همراه با جلوه‌های تصویری فوق‌العاده نمایش دهد و با روایت تفکر برانگیز خود، جلوه‌ای از سینمای اندیشه را ارائه می‌کند.

سینما- فلسفه ژانر محبوب بسیاری از فیلمسازان است و در دهه‌های اخیر نیز فیلمسازانی چون کریستوفر نولان، کوشیده‌اند تا با طرح مسائل بسیار پیچیده فلسفی از جمله «جهان‌های موازی»، «اثر بازگشت ذهنی در انسان»، «حقیقت رؤیای آدمی» را در فیلم‌هایی نظیر «میان‌ستاره‌ای»، «ممنتو» و «تلقین» در قالب روایتی بسیار هنرمندانه به تصویر بکشند.

اما گذشته از اینها، همانطور که بیان شد، سینما صرفاً خلاصه در این مسئله نیست که یک ایده فلسفی یا شبه‌فلسفی بخواهد در آن به صورت مشخص مطرح شود؛ بلکه جهان‌بینی فلسفی می‌تواند در بطن فیلم‌ها نهفته باشد. شاید دیگر هنرها خصوصاً رمان نیز قبل از صنعت سینما کوشیده‌اند با غلبه مکاتب ادبی - فلسفی و خلق داستان‌های سمبلیک حاملی برای مفاهیم فلسفی باشند اما هیچ وقت یارای رقابت با سینما را نداشته‌اند. سینمایی که در آن هم روایت (داستان) نقش می‌آفریند، هم صدا و موسیقی حضور پررنگ دارد، هم تصویر و هنرهای تجسمی را بازتاب می‌دهد و علاوه بر همه اینها هیجان نیز دارد، طبیعی است که بتواند در روایت چگونه زیستن نیز پیشروتر از سایر هنرها گام بردارد. «فلسفه زیستن» آنقدر می‌تواند هنرمندانه بر پرده سینما نقش ببندد که در ظاهر، ذهن هیچ کس را از درک مفاهیم پیچیده فلسفی آزرده نسازد. برای نمونه کافی است به دو مورد از فیلم‌هایی که در سالیان اخیر در آکادمی‌های مشهور سینمایی، موفق به اخذ جوایز متعدد شدند اشاره شود. «زندگی پای» یک فیلم سرگرم‌کننده است که چند ساعت پرتلاطم از زندگی یک نوجوان را روایت می‌کند. در همین مدت کوتاه همراهی اما، به گونه‌ای جذاب، فلسفه شرقی و برهمایی برای حیات، ناتورالیسم و اصالت طبیعت به عنوان یک اعتقاد و سبک زندگی و پندارهای مشابه فلسفی را روایت می‌کند که کمتر کسی در ذهن خود متوجه این ترویج‌های محکمی است که فیلم در ذهن مخاطب به جای می‌گذارد. نمونه دیگر، فیلم ۱۲۷ ساعت است که از نظر ماهیت داستان، با فیلم پیشین مشابهت دارد اما تمرکز اصلی این فیلم بر انسان‌محوری (اومانیسم) و گونه‌ای از خداناباوری (آتئیسم) گذاشته شده است. در هر دو فیلم ذکر شده، جوانی در طبیعت گرفتار می‌شود؛ در فیلم اول خدای ویشنا و طبیعت به یاری فرد آمده و وی را نجات می‌دهند و در فیلم دوم، خود جوان پس از ناامیدی از هر امداد غیبی، خود را زنده نگه داشته و به نحوی خودش را با تحمل مصائبی نجات می‌دهد. اگر این دو نمایش از یک روایت، ترویج نوعی فلسفه زیستن نباشد، پس چه چیز می‌تواند باشد؟!

> سینما صرفاً خلاصه در این مسئله نیست که یک ایده فلسفی یا شبه‌فلسفی بخواهد در آن به صورت مشخص مطرح شود؛ بلکه جهان‌بینی فلسفی می‌تواند در بطن فیلم‌ها نهفته باشد. شاید دیگر هنرها خصوصاً رمان نیز قبل از صنعت سینما کوشیده‌اند با غلبه مکاتب ادبی - فلسفی و خلق داستان‌های سمبلیک حاملی برای مفاهیم فلسفی باشند اما هیچ وقت یارای رقابت با سینما را نداشته‌اند. سینمایی که در آن هم روایت (داستان) نقش می‌آفریند، هم صدا و موسیقی حضور پررنگ دارد، هم تصویر و هنرهای تجسمی را باز تاب می‌دهد و علاوه بر همه اینها هیجان نیز دارد

> شاید سینما را بتوان پس از کتاب، دومین ابزار رسانه‌ای برای انتقال مفاهیم عمیق فلسفی به حساب آورد. کافی است به فیلم ماتریکس نگاه کنید؛ الگوی کاملی از ظرفیت‌های دریچه دوربین سینما را برای طرح و بسط یک ایده فلسفی می‌توان در این فیلم مشاهده کرد. نمونه‌های فیلم‌های فلسفی در سال‌های اخیر، بسیار جدی‌تر و هنرمندانه به خلق مفاهیم فلسفه می‌پردازد. سه‌گانه ماتریکس یک «فیلم- فلسفه» کامل است که می‌کوشد نظریه اساسی و مهم «مغز در محفظه» را با ایده‌ای جذاب و حرفه‌ای همراه با جلوه‌های تصویری فوق‌العاده نمایش دهد

فرجام سخن

تاریخ سینما از ۱۰۰ سال گذشته تاکنون مشحون از اندیشه‌های بشری است. به واسطه همین خاصیت ایدئولوژیک، موافقان و مخالفان زیادی را هم در این مدت به خود دیده است. برخی سازندگان فیلم صرفاً می‌خواهند سینما کالایی برای تفریح و سرگرمی (و شاید وسیله تخدیر جامعه) باشد اما برخی رسالت‌های سنگین‌تری برای این ابزار قائلند. مخاطبان سینما هم به اینگونه‌اند. بعضی‌ها به سینما می‌روند برای فراموش کردن و خود را به ندیدن زدن، از حقیقت فاصله گرفتن و رها شدن از مصائب دنیای حقیقی، اما عده‌ای دیگر به سینما می‌روند برای آموختن و فلسفیدن و تجربه و دستیابی به دیدگاهی جدید برای حل مسائل. هر دو نگاه طرفداران عمده‌ای دارد اما آنچه باید به آن توجه کرد این است که چه اندیشه‌ورزانی که سینما را به عنوان ظرفی برای بیان اندیشه‌های بشری فرض می‌کنند و چه آنان که از این ابزار توقع چشم فروبستن بر حقیقت و فراهم کردن فضای مفرحی دارند که از عالم حقیقی برای دقایقی فاصله بگیرند، هر دو گروه خواه ناخواه تحت تأثیر فلسفه سینما هستند. سینما عجین شده با ذهن کارگردان و نویسندگان روایتش است و دنیایی را خلق می‌کند که در ذهن ایشان تجسم دارد؛ خواه منعکس‌کننده حقایق تلخ و شیرین جامعه باشد و خواه روایتگر یک دنیای فانتزی مجازی که آرزوهای برآورده نشده بشری را در قالب یک «آرمان‌نما» به تصویر بکشد.

درنگ

کتاب «واقعیت و روش تبیین کنش انسانی در چهارچوب فلسفه اسلامی» رونمایی شد

رونمایی از کتاب «واقعیت و روش تبیین کنش انسانی در چهارچوب فلسفه اسلامی؛ نظریه‌ای بنیادین در علوم انسانی» با حضور عطاءالله رفیعی آتانی، نویسنده کتاب و رئیس دبیرخانه دائمی کنگره بین‌المللی علوم انسانی اسلامی و حجت‌الاسلام رضا غلامی، رئیس مرکز پژوهش‌های علوم انسانی اسلامی صدرا برگزار شد.

این کتاب کوششی برای تحلیل رفتار بشر توسط فلسفه اسلامی است که ضمن بررسی محوریت محتوایی علوم انسانی، کنش‌های افراد را مهم‌ترین موضوع این فلسفه می‌داند.

نویسنده در بخشی از مقدمه کتاب «واقعیت و روش تبیین کنش انسانی در چهارچوب فلسفه اسلامی» آورده است: در فضای گفتمانی «عقلانیت نوین اسلامی» که برآمده از اقتضائات و نیازهای انقلاب اسلامی است، از یک‌سو ضرورت تداوم فلسفه اسلامی در عرصه‌های اجتماعی و از سوی دیگر ضرورت بازخوانی انتقادی علوم و امور مختلف (از قبیل حکومت، خانواده، هنر و...) از منظر مبانی فلسفی، به‌شدت مطرح بوده و هست. گویی این دو ضرورت باید دو روی یک سکه قلمداد شوند.

نویسنده کتاب همچنین در بیان هدف تألیف کتاب و محتوای آن اینچنین می‌نویسد:

با زندگی در فضای فلسفه اسلامی ناظر به ضرورت مذکور دریافتم که نامهربانی‌های بسیاری، با دلایل و انگیزه‌های مختلف، صخره عظیم عقلانیت اسلامی که محصول یک انباشت تکاملی تاریخی بوده را از جغرافیای اتکای نظام جمهوری اسلامی تا حدود زیادی خارج کرده است. برخی آن را یونانی‌الاصل و برخی عقیم، برخی دیگر، رقیب معارف منصوص دینی و برخی آن را «تاریخ گذشته» قلمداد می‌کنند و برآنند که بدون اتکا به آن فلسفه تولید و بعضی دیگر تلاش می‌کنند تا آن را فقط برای تبیین الهیات و کلام مصطلح به کار گیرند، بخش عمده باورمندان به مبناگروی در علوم و امور مختلف نیز برآنند که میراث فلسفه اسلامی برای انجام چنین وظیفه‌ای ناتوان است و باید دست به کار تولید فلسفه‌ای دیگر شد (یکی از نقدهای اساسی که نگارنده همواره به پژوهشگران این عرصه داشته آن است که خود تلاش می‌کنند تا بدون اتکای جدی به فلسفه اسلامی در این حوزه‌های نوپدید با تولید فلسفه‌ای جدید! نظریه‌پردازی کنند) و... نگارنده به هدف حل مسئله علوم انسانی در ایران خود را به دریای مواج و گهربار فلسفه اسلامی سپرد و دریافت که گویی اساساً فلسفه اسلامی، فلسفه علوم انسانی، فلسفه تحول و... بوده است.

مگر نه آنکه صورت اخیر و کامل‌تر فلسفه اسلامی ـ حکمت صدرایی ـ بر مدار صیرورت وجودی انسان تولید و تنظیم شده است؟ و بالاتر از آن بر این باورم که فلسفه اسلامی به ویژه حکمت صدرایی از آن رو که محصول سازگار همه منابع معتبر شناخت از نظر اسلام است که در پاسخ به پرسش‌های فلسفی و در نتیجه بنیادی برای سایر علوم سامان یافته، دقیقاً فلسفه فقه نیز خواهد بود و بر همین اساس است که نظام جامع، واحد و سازگار عقلانیت اسلامی شکل می‌گیرد، نظامی که با تداوم اجتماعی در روزگار ما و به اقتضای نیازهای انقلاب اسلامی به تولید عقلانیت نوینی منجر خواهد شد و نیز بر این باورم حال که در قلمرو علوم و امور مختلف بدون پاسخ به پرسش‌های فلسفی نمی‌توان گام‌های بعدی را برداشت، تولید مبانی فلسفی هم وزن میراث فلسفی موجود، عمری به درازای شکل‌گیری و تکامل فلسفه اسلامی نیاز دارد.

البته این باور اساسی به معنای آن نیست که روند تکاملی نظریه‌پردازی در فلسفه اسلامی و نیز نقد آن باید متوقف شود، پیداست که اگر گذشتگان ما چنین می‌اندیشیدند ما اکنون چنین دستاورد فاخری را شاهد نبودیم.

آنچه در پیش روی شماست ویراست نخست فلسفه علوم انسانی در چهارچوب فلسفه اسلامی است (متنی که سعی شده پر استناد به میراث فلسفه اسلامی ـ حتی به نحو نامتعارفی حاوی نقل قول‌های مستقیم متعددی ـ باشد، تا به‌راستی به معنای تداوم فلسفه اسلامی باشد). در گام بعدی این متن هم به لحاظ کمیت و هم کیفیت ارتقا پیدا خواهد کرد و به یاری خدای بزرگ با عنوان فلسفه علوم انسانی اسلامی منتشر خواهد شد.

این کتاب دارای چهار فصل اساسی است: فصل نخست به معرفی روش تولید فلسفه علوم انسانی مبتنی بر فلسفه اسلامی اختصاص دارد. در فصل دوم با این مبنا که موضوع محوری علوم انسانی، کنش انسانی است، به نحو کاملی واقعیت نحوه شکل‌گیری کنش انسانی در چهارچوب فلسفه اسلامی توضیح داده شده است.

در فصل سوم و چهارم به ترتیب گزاره‌های هستی‌شناسانه و روش‌شناسانه برآمده از تبیین انجام گرفته در فصل پیشین، فهرست شده‌اند. گزاره‌هایی که نقش فروش بنیادین را برای نظریات علوم انسانی ایفا می‌کنند. بنابراین، منطقاً باید مبتنی بر یافته‌های این پژوهش، نظریه اقتصاد اسلامی، نظریه سیاست اسلامی، نظریه مدیریت اسلامی و... ارائه شوند، که تقدیم شده است.

اولین برنامه «کافه فلسفه» برگزار می‌شود

اولین برنامه عمومی کافه فلسفه پس از دوسال اجرای آزمایشی با حضور یحیی قائدی برگزار شد.

به گزارش مهر فائزه رودی ضمن اعلام این خبر گفت: از اسفندماه سال ۹۴ تا کنون این برنامه با کمی و کاستی‌ها و البته با حمایت‌های بی‌دریغ دست‌اندرکاران ماهی یکبار در کافه‌های مختلف شهر تهران برگزار شده و استقبال خوبی از سوی حاضران و مخاطبان همیشه همراه این برنامه بوده است. این محقق و مدرس فلسفه برای کودکان ضمن بیان این مطلب اضافه کرد: این برنامه یک برنامه تعاملی بین شرکت‌کننده‌هاست. شیوه برنامه شبیه کاری است که در کلاس‌های فلسفه برای کودکان و نوجوانان انجام می‌شود؛ منتها این بار مخاطبان برنامه افراد بزرگسال هستند. یعنی محرکی اعم از پرسش، کلمه، مفهوم یا جمله‌ای را به بحث می‌گذاریم. افراد شرکت‌کننده هرکس نظر خودش را می‌گوید. مثلاً جلسه نخست کافه فلسفه موضوعش مرگ بود. دلیلش این بود که دو نفر از شرکت‌کننده‌ها به دلیل از دست دادن استادشان بسیار برآشفته و کلافه بودند. در آن جلسه هرکس تعریف خودش را از مرگ ارائه داد. سپس یکی از تعاریف با رأی‌گیری انتخاب می‌شد و دوستان مخالف و موافق دلیل مخالفت و موافقت خودشان را بیان می‌کردند. این فرایند آنقدر ادامه می‌یابد تا تعریفی پذیرفته یا رد شود.

نکته مهم این است که در این فرایند «گوش کردن» آدم‌ها بررسی می‌شود. به این معنا که ما در گفت و گوها به طور عمومی به حرف‌های یکدیگر گوش نمی‌کنیم، چراکه وقتی طرف مقابل صحبت می‌کند ما به دنبال یافتن پاسخ‌ها و بیانات خودمان به منظور ارائه هستیم.

رودی همچنین یادآور شد: یکی دیگر از چیزهایی که ممکن است در این نوع گفت‌وگوها یاد بگیریم این است که وقتی کسی با ما مخالف است در واقع با کلام ما مخالف است نه با خودمان و به مرور زمان (البته نه لزوماً در یک جلسه) یاد می‌گیریم با احترام با یکدیگر مخالفت کنیم. این موارد و موارد دیگر مهارت‌هایی است که در فلسفه برای کودکان و نوجوانان دنبال می‌شود اما به نظر می‌رسد همه به این مهارت‌ها نیاز دارند.

در این راستا یحیی قائدی مدرس فلسفه درباره برگزاری این برنامه‌ها معتقد است: با تجربه‌هایی که از این دورهم جمع شدن‌ها به دست می‌آید به نوعی تجربه فلسفه‌ورزی شکل می‌گیرد که به نوبه خود موجب رشد برنامه‌های اینچنینی در حوزه علوم انسانی عموماً و در فلسفه به طور اخص است.

وی با بیان این مطلب افزود: کافه فلسفه به این معنا نیست که حتماً در کافه اتفاق بیفتد، اما معتقدیم برای جا انداختن چنین برنامه‌ای کافه‌ها در مقام مکانی عمومی بهترین جا برای برگزاری این برنامه‌ها هستند. اولین کافه فلسفه ۲۲ اسفند ماه سال ۹۴ برگزار شد و این برنامه در روز سه شنبه ۲۱ شهریور ماه سال جاری از ساعت ۱۶:۳۰ الی ۱۹ در کافه رادیو هفتی‌ها واقع در خیابان فلسطین پایین‌تر از تقاطع انقلاب شماره پلاک ۳۲ برگزار شد.